

کتابچہ محبت

واکویہ دل با امام موعود

فہرست

۱. مہربان تر از پدر

۲. دلسوزتر از مادر

۳. آب در کویر

۴. آتشی در میانان

۵. بیشتر از خودت

۶. برایم زیاد دعا کنید

۷. زندانی بی گناہ

۸. اشک در چشم

۹. خوانِ احسان

۱۰. گمشده

۱۱. پزشکِ دانایِ دل‌سوز

۱۲. جوانی و یاری

۱۳. پدر و شرمندگی

۱۴. هماره آموزگار

۱. مهربان تر از پدر

آیا تاکنون با مشکلی روبرو شده‌ای؟

پدرت از این مشکل خبردار شده است؟

چگونه بی‌قرار و ناآرام، برای حل مشکل تو تلاش کرد؟

"او" از پدرت به تو مهربان‌تر است.

مشکل خود را به او بگو،

او با محبتی فراتر از محبت پدری، به تو پاسخ می‌گوید.

۲. دلسوزتر از مادر

آیا تاکنون بیمار شده‌ای؟

مادرت چگونه برایت دلسوزی می‌کند؟

آیا خواب مادر را در هنگام بیماری فرزند دیده‌ای؟

مادری را در کنار فرزند خردسالت دیده‌ای؟

آیا می‌دانی که تمام وجود مادر، همه یک چشم "است تا نگران فرزندش باشد؟

چشمی است که همراه نگران فرزندش می‌باشد

"او" از مادر، به تو دلسوزتر است.

با او سخن بگو،

به همان صمیمیتی که با مادرت سخن می‌گویی.

۳. آب در کویر

در کویری سخت و عطش زار راه می پیمایی.

گر قنار عطش می شوی.

همگی تو را از پادری آورد.

در آن حال، به دنبال آب زلال، این سو و آن سو نظرمی افکنی.

"او"، از آب زلال در کویر خشک، دلشین تر است.

و تو، از آن عطش زده کویری، نیازمندتر.

۴. آتشی در میان

شب سرد و تاریک، میانی وحشت زار.

در چنان شبی، در چنین میانی گرفتار می شوی.

آتشی از دور می بینی.

این آتش، هم نشانه زندگی است و هم یک هدم است، هم گرما بخش است هم روشنگر.

"او" از آن آتش گرما بخش حیات آفرین مطلوب تر است.

و تو، از آن گرفتار میان در شب، گرفتار تر.

۵. بیشتر از خودت

"خودت" را چقدر دوست داری؟

برای حفظِ "خودت" از هر بیماری و مشکل چه اندازه تلاش می‌کنی؟

هر چه تو، خودت را دوست داری، "او"، بیشتر از خودت تو را دوست دارد.

پس تو هم باید "او" را بیشتر از "خودت" دوست بداری.

برای "او" باید بسیار تلاش کنی، بسیار بیشتر از خودت.

در راه "او" از خودت بگذر، بین چه عجبای می‌بینی.

۶. برایم زیاد دعا کنید

خودت که گرفتار شدی، برای خودت دعای کنی.

دوستت، پدرت، مادرت، و هر کس که به تو نزدیک است، وقتی گرفتار شد، برایش دعا میکنی.

می دانی که "او" از هر یک از نزدیکان، حتی از خودت، به تو نزدیکتر است؟

می دانی که "او" چقدر مضطرب است؟

می دانی که "او" گفته است: "برایم زیاد دعا کنید."

چقدر برایش دعای کنی؟

۷. زندانیِ بی گناہ

آیا زندانیِ بی گناہیِ رامی شناسی؟

آیا زندانیِ بی گناہیِ رامی شناسی کہ وقتی آزاد شود، نفعش بہ ہمہ می رسد؟

آیا زندانیِ بی گناہیِ رامی شناسی کہ خودت، باکاری کہ کردہ اسی، مقدماتِ زندانی شدن اورا فراهم کردہ

باشی؟

آیا زندانیِ بی گناہیِ رامی شناسی، کہ با این ہمہ، از پشت درہای بستہ همان زندان، بہ کسی مثل تو - کہ اورا

زندانی کردہ - لطف و محبت کند؟

آیا زندانیِ بی گناہیِ رامی شناسی، کہ ہمہ بدی ہائی را کہ بہ او شدہ، نادیدہ بگیرد، و بہ حالِ زندانبانان خود دل سوزی

کند؟

اگر چنین زندانیِ بی گناہیِ رامی شناسی، کمی جاکن. بیش از این اورا آزاد مدہ.

۸. اشک در چشم

اگر پدرت را اذیت کنی، چه می کند؟

اگر بی ادبانه با او سخن بگویی، چگونه به تو پاسخ می دهد؟

وقتی جلو بروی، می بینی که اشک در چشم دارد، وزیر لب برایت دعای کند.

می دانی که "او" از پدر به تو مهربان تر است؟

پس چرا او را آزار می دهی؟ پس چرا با او درشت سخن می گویی؟

مگر دعاهای خیر او را بر لب، و اشک او را در گوشه چشمان ندیده ای؟

۹. خوان احسان

فرد بزرگی، با کمال قدرت و عظمت، تو را به سر خوان احسان خود دعوت می کند.

در حالی که از توبی نیاز است، همه کوزه نعمت به تو می دهد.

آیا می توانی تا زمانی که در کنار خوان او نشسته ای، او را از یاد ببری؟

می دانی که "او" میزبانِ خوانِ وجود تو است؟

می دانی که نه تنها همه نعمت هایت، که اصل "وجود" خودت را هم از او داری؟

چرا او را از یاد می ببری؟

برای این فراموشی، چه عذری داری؟

۱۰. گمشده

تاکنون گمشده ای داشته ای؟

وقتی که در فکر گمشده ات هستی، چه حالتی داری؟

آیا به چیزی غیر از گمشده ات فکر می کنی؟ هر چه می بینی، گمشده ات را در آن می یابی.

اکنون فکر کن: آیا "او" را گم نکرده ای؟ آیا توجه "او" به زندگی خود را نمی بینی؟ او را گمشده خودت می دانی یا

نه؟ اگر می دانی، تا کجا به او فکر می کنی؟

آیا به آنجا رسیده ای که فکر گمشده ات، خواب و خوراک را از تو بگیرد؟

به "گمشده" ات پندیش، تا او را بیابی.

۱۱. پزشک دانای دلوز

تاکنون بیماری سختی داشته‌ای؟

تاکنون برای مداوای بیماری به این پزشک و آن پزشک مراجعه کرده‌ای؟

برای پزشک دانای دلوز چه احترامی باید گذاشت؟

می‌دانی که بیماری جان از بیماری جسم سخت‌تر است و درد روح از درد تن، جانگدازتر؟

برای بیماری جان و درد روح چه اندیشه‌ای داری؟

طیب جان را می‌شناسی؟ می‌دانی که آن طیب، خود در پی بیماری است که درمان می‌جویند و شفا می‌طلبند؟

۱۲. جوانی و پیری

می دانی دوره طلایی جوانی چه ارزشی دارد؟

می دانی که جوانی را، تنها در خدمت "او" گذراندن شیرین است؟

می دانی که بیشترین یاران "او" از جوانان هستند؟

می خواهی یکی از آن جوانان باشی؟

اگر بخوایی، دست تو را می گیرد.

بخواه تا بگیرد، بخواه تا بگیرد...

فقط یک خط تصمیم بگیر، و نتیجه را بین...

۱۳. پدر و شرمندگی

پدر مهربان بودن، نشانه‌هایی دارد.

یکی از آن نشانه‌ها، شرمندگی پدر در برابر بعضی از کارهای فرزند است.

گذشته‌ات را بررسی کن: آیا چنین کارهایی داشته‌ای؟ و شرمندگی پدرت را دیده‌ای؟

می‌دانی که "او" از پدر به تو نزدیکتر است؟

پس بیش از پدر، در برابر کارهای نامناسب تو، شرمسار می‌شود.

از "او" عذر بخواه، تا مهربانی پدری را در او بیابی....

دست عنایت "او" را بر سرت بینی....

۱۴. شماره آموزگار

تجربه کرده ای آموزگاری را که تو را درک کند و بفهمد و به زبان خودت با تو سخن بگوید؟

از آسایش خودش بگذرد تا راحتی تو را ببیند؟

چنین معلمی چه اندازه به کردن تو حق دارد؟

تا وقتی که تو "هستی"

یعنی زمانی دراز پس از آن که نفس قطع می شود.

آموخته های او، برایت مفید است، تا آن زمان که هر کسی از آن آموزه ها بهره می برد.

و "او" چنین آموزگاری است که خدایش برای ما مردم فرستاد.

تاکنون به فکر این آموزگار بوده ای؟

برایش دعا کرده ای؟